

«لایحه مجازات‌های اجتماعی»

در بوته نقد و تحلیل

محمد جعفر ساعد*

اشاره:

لایحه مجازات‌های اجتماعی در راستای سیاست حبس‌زدایی و تجدید نظر در سیاست جنایی تقنینی یعنی جلوگیری از توسل بی‌رویه به مجازات حبس، توسط شورای عالی توسعه قضایی با همکاری مرکز مطالعات راهبردی و توسعه قضایی تهیه گردیده است. در این مقاله سعی بر آن است که با عنایت به سیاست دوگانه حبس‌زدایی - حبس‌گرایی لایحه، ضمن تأکید بر حذف حبس‌های کوتاه مدت، به نقد و تحلیل مفاد آن پرداخته شود. و از آن‌ها کلیدی: مجازات اجتماعی، خدمات عمومی، دوره مراقبت، قاضی اجرای مجازات اجتماعی. جزای نقدی روزانه و نهادهای مدنی.

مقدمه

حفظ نموده است، چنانکه بر ایند و تأثیرات این رهیافت‌ها و تفکرات بوده است. در این میان، با تجهیز سیاست کیفری از ابزارهای اتخاذی این تحولات در راستای مجازات یا اصلاح بزه‌کاران، «زدان»^{۱۱} که خاستگاه آن رامی توان در تفکر افلاطون جستجو کرد، چهره شاخص و به نوعی به عنوان کارآمدترین گزینه کیفری گزینش و در حقوق کیفری کنونی، توسل بدان را اگر نتوان «بدیهی»، امری «معمول و رایج» می‌توان تلقی نمود.

اما گذر زمان، تیشه بر ریشه این درخت پر شاخ و برگ زده، تا بدانجا که جویندگان عدالت و حامیان انسانیت در صدد توسل به بدیل‌های مفید و کارا به جای این ابزار برآمده‌اند و ماحصل این چشم‌انداز، گزینه‌های نوینی نظیر جریمه‌های روزانه،^{۱۲} حبس‌های خانگی،^{۱۳} کارهای عام‌المنفعه^{۱۴} و ... است که گام به دنیای حقوق کیفری و علوم جنایی گذاشته‌اند.

در مسیر این فرایند، کشورمان «نظاره‌گر» بوده، تا بدانجا که قوانین و مقررات کیفری کشورمان، مملو از این تنوع گونه‌های سنتی است که ذهن قانونگذار ما بی‌پروا پذیرای آنها بوده است. نگاهی اجتمالی در مجموعه قوانین کیفری و حاکمیت بی‌قید و شرط «حبس» در میان پاسخ‌های سرکوبگرانه و پیشگیرانه خود مثبت مدعاست.

خوشبختانه، با ترویج آموزه‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی نوین در دو دهه اخیر توسط حقوق‌دانان کیفری و جرم‌شناسان فرهیخته و مستقل کشورمان و تأثیر آنها بر سیاست‌های اتخاذی صرفاً سرکوبگرانه قوه قضایی، تلاش طاقت‌فرسای آنها به بار نشسته و ما حاصل این تلاش، تهیه لایحه‌ای تحت عنوان «مجازات‌های اجتماعی» است که در راستای تحقق سیاست‌های حبس‌زدایی ریاست قوه قضاییه و تجدید این حربه مخرب و ظهور جایگزین‌های نوین آن در نظام کیفری کشورمان تدوین و معد تقدیم به دولت و مجلس است.

با نگاهی به تاریخ تحولات حقوق جزا^۱ که قریب به دو سده از عمر آن می‌گذرد و ظهور اندیشه‌های نوین کیفری در قالب مکاتبی نظیر عدالت مطلق، فایده اجتماعی، کلاسیک، نئوکلاسیک، تحقیقی و فایده اجتماعی^۲ و نیز رویکردهایی همچون عدالت تخمینی یا سنجشی یا آماری^۳ (Actuarial Justice)، استحقاقی^۴ (Just Deserts)، ترمیمی یا تصالحی^۵ (Restorative Justice)، به گونه‌ای می‌توان سیر تحول نگرش‌های راجع

خوشبختانه، با ترویج آموزه‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی نوین در دو دهه اخیر توسط حقوق‌دانان کیفری و جرم‌شناسان فرهیخته و مستقل کشورمان و تأثیر آنها بر سیاست‌های اتخاذی صرفاً سرکوبگرانه قوه قضایی، تلاش طاقت‌فرسای آنها به بار نشسته و ما حاصل این تلاش، تهیه لایحه‌ای تحت عنوان «مجازات‌های اجتماعی» است

به جرم و کیفر را در قالب دو استراتژی «پیش‌روی» که مبتنی بر ایدئولوژی امنیت‌گرا^۶ و «عقب‌نشینی یا تحدید حدود حقوق جزا»^۷ که مبتنی بر ایدئولوژی باز پروانه^۸ است، تصور نمود. همگام با این روند تغییر و تحول «سیاست جنایی»^۹، سیاست جنایی مضیق یا «سیاست کیفری»^{۱۰} این بر پایه اندیشه‌ها و رویکردهای مذکور، جلوه‌ای دیگر یافته و تعامل خود را با آن

* دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

در این مقاله سعی بر آن است با مفهوم شناسی «مجازات های اجتماعی» در ادبیات حقوق کیفری و گستره آن (بند اول)، به چارچوب نظری لایحه^{۱۵} مذکور و باید ها و نبایدهایش (بند دوم) نظری اجمالی تحلیلی داشته و محورهای اصلی آن مورد مذاقه و تدقیق قرار گیرد. فرجام این تلاش، ارائه پیشنهادات (بند سوم) است که امید، مفید فایده باشد.

بند اول: مفهوم و گستره اعمال مجازات های اجتماعی

مجازات های اجتماعی^{۱۶} تأسیسی است نوین در سیاست کیفری کشورمان که متعاقب تحولات شگرف سیاست جنایی و تأثیر آن بر تغییر سیاست های کیفری در پرتو اندیشه های بشر دوستانه و تحول نوع مجازاتها و رعایت کرامت انسانی از یک سو و آشکار شدن ناکارآمدی «حبس» از سوی دیگر، پیش بینی شده است. در این بند به تعریف این مجازات ها (۱) و گستره اعمال آنها (۲) پرداخته می شود.

۱: مفهوم مجازات های اجتماعی

مجازات های اجتماعی، کیفرهایی هستند که با توجه به جرم ارتكابی، شخصیت و پیشینه کیفری مجرم، دفعه های ارتكاب جرم، وضعیت بزه دیده و آثار ناشی از ارتكاب جرم به موجب حکم دادگاه تعیین و با مشارکت مردم و نهادهای مدنی در اجتماع اجرامی شوند. این مجازاتها عبارتند از: دوره مراقبت، خدمات عمومی، جزای نقدی روزانه و محرومیت موقت از برخی حقوق اجتماعی.^{۱۷} تعریف مزبور، بالحاظ چارچوب نظری لایحه، متصف به اوصافی است که نگاهی اجمالی بدان مفید خواهد بود.

الف - مشارکت جامعه مدنی

تضمین حق امنیت تنها از ترکیب هوشمندانه پیشگیری، ضمانت اجرا (سرکوبی) و بازپذیر سازی به وجود خواهد آمد و این امر میسر نمی شود مگر با شرکت دادن مردم در سیاست جنایی. چنانکه در توصیه نامه کمیته وزاری شورای اروپا در این خصوص به کشورهای عضو توصیه گردیده که «در پیشبرد مشارکت مردم در مراحل تنظیم و اعمال سیاست جنایی متمایل به پیشگیری از بزهکاری، توسل به اقدام های جایگزین مجازاتهای سالب آزادی و تضمین کمک به بزه دیده کوشش کنند».^{۱۸}

در واقع، به منظور فراهم کردن فضای امن و تأمین آرامش جامعه مدنی در سطحی کلان، «پیشنهاد سیاست جنایی مشارکتی»^{۱۹} یا همراه با مشارکت وسیع جامعه مدنی،^{۲۰} یعنی در نظر گرفتن آثار ضرورت حیاتی اهرم های تقویتی و نهادهای واسط دیگری به غیر از نهاد پلیس یا قوه قضاییه از یک سو به منظور اعتباربخشیدن به طرح سیاست جنایی که قوه مجریه و قضائیه تهیه و تنظیم کند و از سوی دیگر و به ویژه برای فراهم کردن زمینه اجرای آن استفاده از رسانه ها، انجمن ها و شهروندان در ایجاد و اجماع حول یک سیاست جنایی ضروری است».^{۲۱} چرا که امروزه پیشگیری و چرا که نه سرکوبی یعنی امنیت، اموری هستند که به همه افراد جامعه مربوط می شوند.

از این رهگذر، مجازاتهای اجتماعی، گزینه های کیفری ای تلقی شده اند که با مشارکت و همکاری مردم و نهادهای مدنی در اجتماع اجرا شده و از امکانات و ظرفیت های موجود در اجتماع برای اجتماع پذیر ساختن مجرم و نهادینه کردن هر چه بیشتر ارزشهای اجتماعی در آنان بهره می گیرند.^{۲۲}

ب- اصل فردی کردن مجازات ها

قرن نوزدهم که متأثر از اعتقادات و اندیشه های مکتب کلاسیک در حقوق بود، با شروع جهش های علمی تفکرات تازه ای را پذیرا شد. از تأثیرات مذکور می توان به «اصل فردی کردن مجازات ها»^{۲۳} اشاره نمود که برای اولین بار، در میان اندیشه های مکتب نئوکلاسیک،^{۲۴} توسط شخصی به نام «سالی»^{۲۵} در دوره ای که برخی آن را «دوره حقوق کیفری لیبرال»^{۲۶} می نامند، پا به عرصه علوم جنایی و حقوق کیفری گذاشت.

اصل مذکور که از مناسب ترین شیوه های اصلاح و درمان و عدالت اصلاح و تربیت^{۲۷} است، به قضات اختیار می دهد با عنایت به وضعیت و شخصیت بزهکار که موجب وقوع مجرمانه یا فعل جنایی از سوی وی شده است، اصل تناسب^{۲۸} بین عمل ارتكابی و کیفر را لحاظ و در میان تنوع گزینه های کیفری، گونه ای را برگزیند که هم مبین اجرای عدالت باشد و هم اهداف مجازات ها بهتر تأمین گردد.^{۲۹}

ج- ضرورت تشکیل پرونده شخصیت

لازمه تحقق اصل فردی کردن مجازاتها، تهیه پرونده شخصیت است که با ملاحظه آن بتوان کیفری متناسب وضعیت و شخصیت وی اعمال نمود.

تشکیل پرونده شخصیت، از آورده های جرم شناسی بالینی^{۳۰} است که اصول آن توسط شخصی به نام «دی تولیو» جرم شناس ایتالیایی در سال ۱۹۵۸^{۳۱} ریخته شد. این گونه جرم شناسی متضمن مراحل چهارگانه معاینه، ارزیابی شخصیت، درمان و کنترل و تداوم جریان درمان^{۳۲} است با ایجاد فضایی برای طرح تشکیل پرونده شخصیت به عنوان برآیند آن منجر به، دسترسی قاضی به داده هایی راجع به شخصیت و رفتار، حالت خطرناک،^{۳۳} میزان قابلیت و بازگشت بزهکار به اجتماع، درصد احتمال اصلاح و درمان، باز اجتماعی کردن بزهکار و مواردی از این قبیل می گردد که به منظور رعایت اصول فردی و شخصی کردن و تناسب مجازاتها از سوی وی لازم و ضروری است. از آنجا که جرم شناسی بالینی، از طریق بررسی حقوق صغار وارد قلمرو قضایی شده است و بعدها دامنه آن گسترده تر گردید و قلمرو بزرگسالان را نیز در بر گرفت،

لازمه تحقق اصل فردی کردن مجازاتها، تهیه پرونده شخصیت است که با ملاحظه آن بتوان کیفری متناسب وضعیت و شخصیت وی اعمال نمود

در نظام حقوق کیفری کشورمان تا سال ۱۳۸۰، در همین جهت، تشکیل پرونده شخصیت فقط در خصوص صغار کودکان ضروری بود تا ۱۳۶/۴ که آیین نامه اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور به تصویب رسید و به صراحت در ماده ۴۲ آن، به «پرونده شخصیت» پرداخته و در تبصره آن رؤسای زندانها و مؤسسات صنعتی، کشاورزی و خدماتی مکلف به ارسال مستخرجه ای از پرونده مذکور در صورت درخواست مقامات قضایی ذیربط نموده

گردیده‌اند. این ماده اشعار می‌دارد:

«در هر زندان یا مؤسسه صنعتی، کشاورزی و خدماتی هر ماه یک بار کمیسیونی با مسئولیت رئیس زندان، مؤسسه و یا نماینده‌ی وی و با شرکت متخصصین روانشناسی، مددکاری، فرهنگی، تربیتی و در صورت لزوم کارشناسان ذی صلاح دیگر تشکیل و خلاصه نظرات کمیسیون مزبور نسبت به زندانی در پرونده شخصیت او منعکس می‌گردد.»

تهیه کنندگان این لایحه نیز، از همین منظر، در جهت اصلاح و درمان و بازپذیری بیش از پیش بزهدکار به جامعه، صدور مجازات‌های اجتماعی را با توجه به جرم ارتكابی، شخصیت، پیشینه کیفری، دفعه‌های ارتكاب جرم، وضعیت بزه دیده و آثار ناشی از ارتكاب جرم که به طور حتم مستلزم تهیه پرونده شخصیت واجد این موارد، است حسب مورد اجباری یا اختیاری قلمداد نموده‌اند.

۲- گستره اعمال مجازات‌های اجتماعی

با پیش‌بینی مجازات‌های اجتماعی، طبقه جدیدی از مجازات‌ها وارد نظام کیفری ایران می‌شود که با حفظ ارتباط فرد با جامعه و تسهیل فرایند جامعه‌پذیری محکوم، اصلاح و درمان مجرم را ممکن می‌سازد و مانع طرد ویرانگر مجرم اصلاح‌پذیر از جامعه و خانواده می‌شود.^{۳۳} پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این‌که محدوده اعمال این طبقه جدید از کیفرها به چه میزان بوده و چه نوع جرایم و مقدار مجازات‌ها را در بر می‌گیرد؟

با نگاهی به لایحه، پاسخ بدین سؤال را می‌توان در مواد ۲، ۳ و ۵ به صراحت مشاهده نمود. در واقع، بنابر ماده ۲ و ۳، در جرایم عمدی با حداکثر مجازات قانونی معین و در جرم‌های غیر عمدی (ماده ۵)،

در لایحه، از جمله محورهایی که بدان تأکید گردیده، «متنوع ساختن پاسخ‌های کیفری» است. بدین بیان که تمهید مجازات‌های اجتماعی به معنای کنارگذاری زندان تلقی نشده، که تلاشی برای کامل‌تر کردن آن، قلمداد گردیده است

صدور این مجازات‌ها، حسب مورد بسته به وجود یا عدم شرایط مقرر، به صورت اجباری یا اختیاری است که گاه بر قاضی تحمیل و گاه به اختیار او است. در ماده ۲ لایحه، جرایم عمدی‌ای که حداکثر مجازات قانونی آنها تا شش ماه حبس هستند، تعیین و صدور مجازات‌های اجتماعی الزامی تلقی شده‌اند و در مواردی خاص که در بند الف و ب آن مشعر شده، الزام اعمال آنها بر قاضی سلب و به اختیار وی واگذار شده است.^{۳۵}

در ماده ۳،^{۳۶} با نگرشی تقریباً معکوس با ماده ۲ مذکور که در جرایم عمدی با حداکثر مجازات قانونی معین، صدور مجازات‌های مزبور لازم بود مگر موارد چندی در بندهای دوگانه، در این ماده در جرایم عمدی‌ای که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه تا دو سال حبس است، دادگاه مختار در تعیین این گونه مجازات‌هاست و به علاوه موارد مشمول بندهای سه‌گانه از این قاعده مستثنی شده‌اند. به عبارتی دیگر، در ماده ۲، اصل بر الزام صدور مجازات‌های اجتماعی از سوی قاضی بوده مگر مواردی که در بند الف و ب لحاظ

شده است و حال آنکه در ماده ۳ این قاعده قابل اعمال نبوده و قاضی در خصوص موارد و جرایم مندرج در منطوق و صدر ماده مختار بوده و در بندهای سه‌گانه این اختیار از وی سلب شده است. نظر به دو ماه فوق و ماده ۵،^{۳۷} مجازات‌های اجتماعی، اولاً در خصوص جرایم عمدی و غیر عمدی قابل اعمال است. در ثانی، حسب مورد، بر اساس حداکثر مجازات قانونی مقرر شده برای جرایم عمدی ارتكابی و وجود پیشینه محکومیت قطعی کیفری و تکرار ارتكاب جرم و گذشت مدت زمان خاص از پایان آخرین محکومیت بزهدکار یا عدم موارد مذکور، صدور این گونه مجازات‌ها بر قاضی رسیدگی کننده لازم یا جایز می‌شود.^{۳۸}

بند دوم: چارچوب نظری: بایدها و نبایدها

در این بند به چارچوب نظری لایحه که متضمن کارکردهای زندان (۱) و محورهای اصلی لایحه (۲) است، پرداخته و سعی در تحلیل آن بنا بر اصول حقوقی و اهداف لایحه مذکور داریم.

۱- زندان: بود یا نبود؟

اگر چه زندان به عنوان یک کیفر از اواخر قرون وسطی به کار گرفته شد اما سابقه‌ای طولانی به اندازه حیات بشر دارد. در روزگاران قدیم، از آنجا که علوم و فنون، فن آوری و فن آفرینی چنان امروز نبود، بشر صرفاً جایی را برای نگهداری عناصر شرور و حفظ افراد جامعه از خطرات آنها اختصاص می‌داده است و با دلایلی نظیر بازدارندگی، عبرت‌انگیزی، اصلاح‌کنندگی و چاره‌پذیری زندان و نیز باز آوردن نظم و امنیت عمومی نقض شده، این گزینه کیفری را توجیه و به گمان و پندار خود جامعه را در مقابل بزهدکاران مصون می‌داشت.^{۳۹} در واقع در «افسانه درمان» تمایل بدین سو بود که مجازات زندان نه به عنوان سزای جرم ارتكابی و در نتیجه ناظر به گذشته، بلکه وسیله‌ای یا مناسبی جهت ایجاد تغییراتی در مجرم، تلقی گردد و با نگرش به آینده، از آن برای ایجاد دگرگونی‌هایی در درون فرد یا لاقل واکنشی علیه خطرناک بودنش استفاده گردد.^{۴۰} با گذشت سالها از عمر این مجازات، همگام با ظهور اندیشه‌ها و رویکردهای موجود، امروزه به وضوح ناکارآمدی و مشکلات عدیده این گونه کیفری در زمینه‌های مختلفی نظیر عدم پیشگیری از ارتكاب بزه و تکرار آن، جرم‌زایی، انتقال سابقه و تجربه‌های مجرمانه، انحراف‌های اخلاقی و جنسی، خشونت، طرد اجتماعی و بیکاری و امثال آن، همه و همه دست به دست هم داده تا مقامات سیاست کیفری در صدد تحدید و بدیلی برای آن باشند.^{۴۱} چرا که تحقیقات انجام شده، نشان داده است که خود زندان با جدا کردن مجرمان از محیط طبیعی و اجتماعی باعث شکل‌گیری فرهنگی ضد اجتماعی در میان زندانیان می‌شود و نمی‌توان از فضایی غیر اجتماعی انتظار تربیت انسانهای اجتماعی را داشت.^{۴۲}

این عوامل منجر شد تا جنبش تحدید موارد قرار و محکومیت سالب آزادی و کاهش مدت اقامت در زندان از طریق یافتن جایگزین‌هایی برای آن در سطح کشورها آغاز شود تا از یک سو، از جرم‌زا بودن محیط زندان، به ویژه برای بزهدکاران فاقد پیشینه کیفری و بی سابقه و تکرار جرم آنها و از سوی دیگر، از افزایش تورم جمعیت کیفری جلوگیری نماید.^{۴۳} از این زمان به بعد، زندان نه تنها به منزله نهاد اصلاحی - درمانی بلکه ابزاری برای طرد مجرم و ناتوان سازی وی به کار گرفته شد و با همین مقصود به حیات خود می‌افزاید. در این میان، حبس‌های کوتاه مدت که در آغاز مورد انتقاد شدید

جنبش سیاست جنایی دفاع اجتماعی قرار گرفت و معایب آن از هنگام تشکیل اتحادیه بین المللی حقوق کیفری در ۱۸۸۹ تا آخرین کنگره‌ای که کمیسیون بین المللی کیفری و زندانها در ۱۹۵۰ برگزار نمود، همواره گوشزد شده و ممنوعیت مطلق توسل به آن پیشنهاد گردید.^{۴۴} بدین ترتیب، تردیدی نیست که این کیفر - سلب آزادی کوتاه مدت - در انجام رسالت باز پروری و اصلاح بزهکاران موفق نبوده و حتی تا حدی زمینه‌های تکرار جرم را نیز فراهم کرده است. از این رهگذر، امروزه حبس‌های کوتاه مدت از فهرست کیفرهای قانونی در بیشتر کشورها حذف شده و حبس‌های بلند مدت نیز صرفاً برای مرتکبان جرائم سنگین و تکرار کنندگان بزه، نه در جهت اصلاح و درمان که به منظور طرد و ناتوان سازی آنها پیش بینی شده است.^{۴۵} چرا که اکثریت قریب به اتفاق مقامات سیاست کیفری در سطح کلان، بر این نظر اند که سلب آزادی از محکومین باید به عنوان «آخرین حربه»^{۴۶} و آنگاه که هیچ شیوه و راه حلی دیگری قابل اعمال نباشد، به منظور واکنش جامعه در مقابل مجرمین، به کار گرفته شود. در کوتاه سخن، ما حاصل روند تغییر و تحول کیفر زندان، آنگونه که جملاً بدان اشاره رفت، ما را بر آن می‌دارد که در راستای حمایت از اجتماع و بزهکار، تیشه بر ریشه حبس‌های کوتاه مدت زده و آن را از نظام کیفری و علوم جنایی بزاییم و پذیرش حبس‌های بلند مدت را نیز صرفاً در خصوص بزهکاران مکرر به جهت حمایت از اجتماع در مقابل آنها پذیرا باشیم.

در لایحه در حالی که یکی از اهداف و مبانی اولیه تهیه آن، تأکید بر حبس زدایی است. از جمله محورهایی که بدان تأکید گردیده، «متنوع ساختن پاسخ‌های کیفری» است. بدین بیان که تمهید مجازات‌های اجتماعی به معنای کنارگذاری زندان تلقی نشده، که تلاشی برای کامل تر کردن آن، قلمداد گردیده است.^{۴۷} بدیهی است اگر بر ناکارآمدی حبس‌های کوتاه مدت صحنه می‌گذاریم و اصلاح‌گری و نقش باز اجتماعی کردن زندانیان به وسیله این کیفر را متعاقب نتایج تحقیقات صورت گرفته انکار می‌کنیم، بایستی تردید به خود راه نداده و به طور قطع و یقین بر حذف آن با جایگزین کردن حتمی این تأسیس نوین اصرار ورزیم نه اینکه «تکمیل» آن را و جهت همت خود قرار دهیم، چرا که در این حالت، به نظر می‌رسد، بیش از آنکه در صدد یافتن پاسخی برای مشکل موجود باشیم، با حذف صورت مسئله، دغدغه پاسخ را از خود دور می‌کنیم، در حالی که مشکل همان است که بود.

به طور حتم قابل قبول نخواهد بود که از یک سو اذعان داریم براساس بررسی‌های انجام شده، بیش از ۹۰٪ جرم‌هایی که مجازات آنها زیر شش ماه است، جرم‌های فنی و خرد^{۴۸} بوده که استفاده از زندان برای آنها توجیه علمی ندارد.^{۴۹} و از سوی دیگر، این چنین تمهیدی بیندیشیم و شالوده و مرکز ثقل آن را «عدالت» نام نهیم. در این خلال، پرسشی که به ذهن می‌رسد اینکه آیا چنین تمهیدی می‌تواند در راستای «حبس زدایی»^{۵۰} باشد؟

بدیهی است اگر ما در راستای اهداف حبس زدایی ریاست قوه قضائیه، به تدارک و تدوین لوایحی این چنین گام برمی‌داریم، چه عامل و مبنایی ما را بدین سمت رهنمون می‌شود که در صدد تنوع گزینه‌های کیفری برای قاضی باشیم، آیا چنین اندیشه‌ای نقض غرض نیست؟ برداشتن چندین ابزار سنگین بایک دست، آنهم ضعیف و بی اختیار، هر چند امیدوار کننده، به فرجامی تابان نخواهد انجامید مگر آن که با توانمند کردن این یدو اختیار و کند نمودن تیغ تیز و برآن شمشیر دموکلس.

علی‌ای حال، شایسته است که حداقل در خصوص جرایم عمدی با حداکثر مجازات قانونی ۶ ماه حبس، آنگونه که در چارچوب نظری لایحه نیز با ارائه آمارهای حاصل از تحقیقات ارزیابی کننده بر ناکارآمدی آنها تأکید شده، مجازات‌های اجتماعی را نه در عرض این کیفر بلکه در طول آن قرار داده و بدون پذیرش هیچ استثنایی، صدور آنرا برای قاضی دادگاه الزام نماییم. شایان ذکر است، از آنجا که معیار دقیق و مشخصی را نمی‌توان ارائه داد که بر پایه آن مدت زمان خاص را مشمول حبس‌های کوتاه مدت قرار داد، می‌توان به لایحه مذکور که کانون توجه خود را بر حبس‌های تا حداکثر ۶ ماه متمرکز نموده است و قاضی را در این زمینه مکلف به صدور مجازات‌های اجتماعی نموده است، استفاده نمود و حبس‌های کوتاه مدت تا میزان مذکور را در حوزه این کیفر قرار داد و از این منظر، مفر و راه گریزی برای اعمال نظر و غرض ورزی‌ها باز نگذاریم.

۲- محورهای اصلی لایحه: از تئوری تا عمل

ناگفته پیداست که تهیه هر لایحه و طرحی در زمینه‌های مختلف نظری - کاربردی خود واجد اهداف و در راستای آن اهداف، حامل محورها و ارکانی است که پایه گذر آن می‌باشد. با نگاهی اجمالی به لایحه و چارچوب نظری و توجیهی آن، ارکان و مبانی اش در قالب مواردی چند جای می‌گیرد که حسب مورد، مورد تدقیق و امعان نظر قرار می‌گیرد.

الف: دوگانگی اعمال مجازات‌های اجتماعی

مجازات‌های اجتماعی الزامی، صرفاً شامل جرم‌های عمدی ای می‌شود که حداکثر مجازات قانونی آنها تا شش ماه حبس است. در واقع، بنابر صدر ماده ۲ لایحه که معرف قاعده «عام» است، اصل در صدور مجازات‌های اجتماعی بر الزامی بودن آنهاست و در ادامه ماده، با اختیاری تلقی نمودن موارد بند الف و ب، دامنه عمومیت قاعده فوق، تخصیص و اعمال مجازات‌های اجتماعی در این موارد، به خواست و اراده قاضی منوط شده است

ماده ۲ لایحه، در جهت اعمال مجازات‌های مذکور به دو نوع و حالت الزامی و اختیاری بودن توسل به مجازات‌های اجتماعی که بر عهده قاضی است، نظر داشته و اشعار می‌دارد:

«در جرم‌های عمدی ای که حداکثر مجازات قانونی آنها شش ماه حبس است، تعیین مجازات‌های اجتماعی الزامی است مگر در موارد زیر که تعیین آن در اختیار دادگاه است.....»

به علاوه، از همین منظر، در ماده ۳، با اشاره به اینکه در جرم‌های عمدی ای که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه تا دو سال حبس است، به قاضی اختیار صدور حکم به مجازات‌های مذکور را داده و مواردی چند را به موجب بندهای سه گانه اش، از شمول این اختیار خارج و تخصیص داده است. در این ماده نکاتی چند شایان توجه است:

۱- مجازات‌های اجتماعی الزامی، صرفاً شامل جرم‌های عمدی ای می‌شود که حداکثر مجازات قانونی آنها تا شش ماه حبس است. در واقع، بنابر صدر ماده ۲ لایحه که معرف قاعده «عام» است، اصل در

صدور مجازات های اجتماعی بر الزامی بودن آنهاست و در ادامه ماده، با اختیاری تلقی نمودن موارد بند الف و ب، دامنه عمومیت قاعده فوق، تخصیص و اعمال مجازات های اجتماعی در این موارد، به خواست و اراده قاضی منوط شده است.

۲- در ماده ۳، باز دامنه شمول قاعده عام مذکور محدودتر شده و در جرایم عمدی ای که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه تا دو سال حبس است، اختیار صدور مجازات های اجتماعی به دادگاه تفویض گردیده است و در قسمت اخیر ماده با عبارت «مگر در موارد زیر»، مصادیق مشمول بند الف، ب و ج از تفویض اختیار دادگاه به اعمال این گونه مجازات ها خارج شده است. به این معنا که بنا بر نص ماده مزبور و مفهوم مخالف آن، در مورد بندهای سه گانه آن، دادگاه به هیچ وجه حق صدور مجازات های مذکور را ندارد.

۳- نظر به آنچه که در دو بند مذکور ارائه گردید، بر این دو ماده ایراداتی چند وارد است:

اول: با عنایت به صدر ماده ۲ که الزامی بودن صدور مجازات های اجتماعی را مقرر می دارد و موارد قسمت اخیر این ماده و صدر ماده ۲ که قاعده مذکور را تخصیص می دهد، به وضوح روشن می شود که دامنه مستثنی از مستثنی منه بیشتر شده و واقعیت امر را معکوس نموده است. بدین بیان که حوزه استثنائات وارد بر صدر ماده ۲، چنان افزایش یافته که قاعده عام را از عمومیت انداخته، چنانکه به جرأت می توان گفت، اصل بر اختیاری بودن صدور و اعمال مجازات های اجتماعی است مگر در مورد جرایم عمدی ای با حداکثر مجازات قانونی تا شش ماه که در صورت اخیر، توسل بدین مجازات ها الزامی است.

آیا می توان فرضی را متصور نمود که بتوان مجازات های اجتماعی را جایگزین قصاص نمود؟ مسلم است که پاسخ این پرسش نمی تواند مثبت باشد، زیرا قصاص مجازاتی است حق الناس که در صورت گذشت، منتفی و در صورت عدم گذشت بزه دیده یا اولیاء وی حسب مورد، اعمال می گردد و راه بینابینی وجود ندارد. لذا، تصور صدور و اعمال این مجازات ها در مورد قصاص محال است

دوم: برخلاف صدر ماده ۲ که صرفاً به «حبس» اختصاص یافته است، در بند الف همین ماده، گامی فراتر نهاده شده و علاوه بر «حبس» به «جزای نقدی و شلاق تعزیری» اشاره شده است. گرچه توجیه این امر در راستای تسری این مجازات ها به سایر مجازات های سنتی غیر از حبس غالب است، اما به لحاظ این که زمانی ما قاعده ای عام را با مصادیقی تخصیص می دهیم که با هم سنخیت داشته و از یک نوع باشند و این امر در صدر ماده ۲ با بند الف آن صادق نیست و شمول بند الف، برخلاف صدر ماده، گستره بیشتری را به خود اختصاص داده است، به نظر می رسد که پیش بینی چنین امری به لحاظ امر قانون نویسی چندان قابل توجیه نباشد و اساساً عکس حالت فوق است که می تواند صادق باشد. به بیانی دیگر، در صدر ماده ۲ «حبس تا حداکثر مجازات قانونی شش ماه» مشعر شده، حال آنکه در بند الف «حبس و جزای نقدی و شلاق تعزیری» که ما را با مشکلاتی در عمل مواجه می کند. به طور حتم ما می توانیم با عنایت به منطوق ماده و بند الف آن، چنین استنباط کنیم که صدور مجازات

های اجتماعی در خصوص جرایم عمدی تا حداکثر شش ماه، الزامی است مگر در مورد محکومیت قطعی بیش از یک فقره به جرایم مذکور. اما در مورد جزای نقدی و شلاق تعزیری، چنین استنباطی از منطوق ماده بر نمی آید. مضاف بر این که به «مطلق» جزای نقدی و شلاق تعزیری اکتفا شده است. بدیهی است ما در مقام عمل، با این مضیقۀ مواجه می شویم که اطلاق ماده در خصوص این دو گزینه کیفری را برابر با جواز صدور مجازات های اجتماعی به جای این دو کیفر با هر مقدار بدانیم یا اینکه نه، این دو مجازات نیز، واجد مخصص اند. از سوی دیگر نظر به الزام صدور مجازات های مربوطه تا حداکثر شش ماه، آیا این الزام شامل جزای نقدی یا شلاق تعزیری می شود؟ به دیگر سخن، اگر ما قائل به صدور مجازات های اجتماعی در خصوص این دو گونه با میزان و مقدار مشخص هستیم، آیا می توان قاضی را در مواردی الزام به صدور آنها نمود؟ با این توضیح که صدر ماده «الزام» اعمال مجازات های اجتماعی را مقرر نموده و بند الف این تکلیف را از قاضی سلب کرده است. از سوی دیگر و نیز اختصاص صدر ماده به «حبس» و بند الف به «حبس به اضافه جزای نقدی و شلاق تعزیری»، مسأله الزامی بودن این گونه مجازات اخیر را در هاله ای از ابهام قرار داده است. زیرا در مورد حبس، صدر ماده اعمال مجازات های مربوطه را الزامی و در مصادیق بند الف راجع به حبس، اختیاری دانسته است اما در خصوص این دو، فقط به اختیاری بودن آنها اشاره شده است.

سوم: بند ب ماده ۲ به پیشینه محکومیت قطعی راجع به جرایم عمدی ای نظر دارد که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه حبس باشد، بدون اینکه میزان آن به طور قطع و یقین مشخص باشد. بدین معنا که نظر به بند مزبور تمام جرایم عمدی ای که مجازات قانونی آنها کمتر از شش ماه و حداکثر بیش از شش ماه است را شامل می شود که به جرأت می توان گفت، غالب جرایم عمدی ای که مجازات قانونی شان حبس است را در بر می گیرد و بنابراین، این نتیجه مبالغه نخواهد بود که با لحاظ این بند، تا حدودی تیشه بر ریشه الزامی بودن اعمال صدور مجازات های اجتماعی زده می شود و جایی برای تکلیف قاضی در توسل به این مجازات ها نمی باشد. شایسته بود که با توجه به صدر ماده و نیز ماده ۳، بند ب ماده ۲ چنین تقریر می شد که: «وجود پیشینه محکومیت قطعی به ارتکاب جرم های عمدی ای که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه تا دو سال حبس ... است.....»

زیرا با الحاق این عبارت «تا دو سال حبس» ضمن هماهنگی با صدر ماده ۲ و بند الف و نیز صدر ماده ۳، ایراد مذکور تا حدودی رفع می گردد.

چهارم: در بند ب به «حد، قصاص یا بیش از یک پنجم دیه کامل» اشاره شده است که به موجب این بند، این اختیار به قاضی تفویض شده است که در جرایم حدی، به جای اعمال مجازات های سنتی حد، مجازات اجتماعی را لحاظ نماید. اگرچه چنین تاسیسی نقطه امیدی در جهت تحول حقوق و قوانین کیفری به نظر می رسد، اما بنا بر قطعیت و حتمیت مجازات های حدی از یک سو و نگرش سنتی اکثر قضات از سوی دیگر، اعمال این امر بعید به نظر می رسد. بدیهی است که این مورد به مانند برخی از مصوبات و قوانین کیفری نظیر قانون مبارزه با ماهواره ۱۳۷۳، در عین قابلیت اجرایی آن، به ادبیات متر و که کیفری خواهد پیوست.

اما در خصوص قصاص، آیا می توان فرضی را متصور نمود که بتوان مجازات های اجتماعی را جایگزین قصاص نمود؟ مسلم است که پاسخ این پرسش نمی تواند مثبت باشد، زیرا قصاص مجازاتی است

حق الناس که در صورت گذشت، منتفی و در صورت عدم گذشت بزه دیده یا اولیاء وی حسب مورد، اعمال می گردد و راه بینابینی وجود ندارد. لذا، تصور صدور و اعمال این مجازات ها در مورد قصاص محال است.

همانگونه که در بند ب مورد بحث مشعر شده، علاوه بر حبس، دیه و قصاص «بیش از یک پنجم دیه کامل» نیز لحاظ گردیده است. در این مورد دو حالت قابل تصور است: در جرایم عمدی که به لحاظ صدمات و جراحات وارده بر بزه دیده، مشمول دیه بیش از یک پنجم دیه کامل شود؛ در جرایم غیر عمدی که به لحاظ صدمات و جراحات وارده بر بزه دیده، مشمول دیه بیش از یک پنجم دیه کامل شود؛ از آنجا که به موجب ماده ۵ لایحه، در جرایم غیر عمدی، تعیین مجازات های اجتماعی الزامی است، لذا مورد اخیر منصرف از مسأله مورد بحث است و مورد بند اول منطبق با آنچه در بند ب مقرر شده است، می باشد. اما در چه جرایم عمدی است که مجازات دیه بیش از یک پنجم است و می توان مجازات های اجتماعی را جایگزین نمود؟ تنها فرضی که می توان متصور نمود، در خصوص مصداق استثنایی بر اعمال مجازات قصاص است که برابری و موازنه اعمال آن ممکن نیست نظیر مواد ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی.

لازم به ذکر است، ایرادی که در بند «دوم» بدان اشاره گردید، در خصوص این بند نیز وارد است. توضیح این که پیش بینی مجازات های حد، قصاص و دیه بیش از یک پنجم با صدر ماده مذکور که تصریحاً و منحصرأ به «حبس» نظر دارد، هماهنگ نبوده و با منتفی بودن و عدم قابلیت اجرایی مجازات های اجتماعی در خصوص حد و قصاص، ضرورت حذف این دو مورد در بند ب و پیش بینی دیه بیش از یک پنجم در بندی مجزا، نه تنها خودنمایی می کند، که از ایرادات این ماده خواهد کاست.

پنجم: صدر ماده ۳، اشعار به جرایمی عمدی دارد که حداکثر مجازات قانونی آنها بیش از شش ماه تا دو سال حبس است که در این خصوص قاضی مختار به اعمال آنهاست. با نگاهی به آنچه که در ایراد سوم ذکر گردید، منطوق این ماده، به نوعی ایراد مذکور را نمایان تر و بر این ایراد صحه می گذارد. مضاف بر این که باز عمومیت قاعده ماده ۲ و لزوم صدور مجازات های اجتماعی، بیش از پیش محدود گردیده است. اما در ادامه ماده، مواردی چند از حیطه اختیار قاضی در اعمال گزینه های کیفی موضوع لایحه، خارج گردیده است که در بندهای سه گانه آن تقریر گردیده است. آیا تصریح به عدم اختیار دادگاه در اعمال این کیفرهای نوین، در بندهای مزبور این ماده بدین معناست که به هیچ وجه مجازات های مذکور در خصوص این سه بند قابل اعمال نیست و دادگاه ملزم به عدم اعمال است یا نه، بدین معناست که موارد این بندها، از محدوده مجازات های شش ماه تا دو سال حبس خارج می شوند و می تواند مشمول بندهای الف و ب ماده ۲ شوند؟

نگاهی به ماده ۲ و ۳ ما را به این امر رهنمون می سازد که در هر دو حالت مذکور، در عمل با تنگنمایی مواجه می شویم. اگر قائل بر این باشیم که دادگاه به هیچ وجه حق اعمال مجازات های اجتماعی را در بندهای سه گانه مزبور ندارد، که با قسمت اخیر ماده ۲ که به اختیاری بودن مفاد بند الف و ب تأکید نموده و مفاد این دو بند به نوعی در بندهای الف و ب ماده ۳ تکرار شده است، منافات خواهد داشت. اگر بر این نظر باشیم که موارد بندهای سه گانه ماده ۳ از محدوده مجازات های قانونی با حداکثر شش ماه تا دو سال صدر ماده مزبور خارج می شوند و می تواند مشمول بندهای دو گانه ماده ۲ بشوند، چه ضرورتی داشت که این موارد و مصادیق در ماده ۳

تکرار شود، چرا که فرض بر این است که آنچه قانونگذار پیش بینی می کند، عبث و بیهوده نبوده و واجد فلسفه خاصی است، لذا تکرار مکررات از سوی مقنن امری بعید است که قابل توجیه نخواهد بود. مضاف بر این که باز تضاد و مغایرت این دو ظاهر می شود، چرا که قاضی در خصوص بندهای دو گانه ماده ۲ مختار به صدور مجازات های اجتماعی است و حال آنکه در مورد بندهای سه گانه ماده ۳، قاضی از این اختیار منع شده است.

بدیهی است اگر برای رفع اشکال استدلال نمود که مفهوم عبارت «مگر در موارد زیر که تعیین آن در اختیار دادگاه است» در ماده ۲ با عبارت «دادگاه می تواند حکم به مجازات اجتماعی بدهد، مگر در موارد زیر» در ماده ۳ متفاوت و مستقل از هم می باشد- بدین بیان که در ماده ۲، مفهوم عبارت مذکور، صرفاً اختیار دادگاه در تعیین الزامی بودن یا نبودن آن باشد و لا غیر چنانکه در صورت الزامی نبودن اعمال مجازات های موضوع لایحه دادگاه نتواند آن را اعمال کند- باز در این مفهوم نیز، به نوعی به اختیاری بودن اعمال مصادیق بندهای دو گانه ماده ۲ بر می گردد. با این استدلال که نظر به نص و منطوق ماده که مقرر می دارد «دادگاه می تواند حکم ... بدهد» اگر دادگاه مجازات های موضوع لایحه را به استناد به این عبارت، صادر نماید، خودگویای آن است که دادگاه الزامی بودن آن را تشخیص داده است. ششم: در ماده ۲ لایحه، قاضی ملزم به «تعیین» مجازات های اجتماعی شده است. که به لحاظ منطوق ماده، به طور حتم منظور تهیه کنندگان «صدور» این مجازات ها با عنایت به ماده ۱، بوده است. از آنجا که در امر رسیدگی و دادرسی و لحاظ ترتب تشریفات دادگاه

با توجه به قاعده عام صدر ماده ۲ که در خصوص مجازات های قانونی تا ۶ ماه حبس است، تضادی بین این مورد و آنچه که در ماده ۵ لایحه مقرر شده، ظاهر می شود. توضیح اینکه آیا جرم های عمدی با حداکثر مجازات قانونی ۶ ماه حبس، خفیف تر از جرم های غیر عمدی با مجازات بیش از دو سال است که در مورد اول صدور مجازات های اجتماعی الزامی و در مورد دوم، اختیاری است؟

و صدور حکم از سوی قاضی «تعیین» ابزار کیفی مناسب خود مرحله ای قبل از «صدور» است. لذا مناسب است که این واژه در ماده ۱ و ۲ لایحه اصلاح گردد.

۴- با توجه به قاعده عام صدر ماده ۲ که در خصوص مجازات های قانونی تا ۶ ماه حبس است، تضادی بین این مورد و آنچه که در ماده ۵ لایحه مقرر شده، ظاهر می شود. توضیح اینکه آیا جرم های عمدی با حداکثر مجازات قانونی ۶ ماه حبس، خفیف تر از جرم های غیر عمدی با مجازات بیش از دو سال است که در مورد اول صدور مجازات های اجتماعی الزامی و در مورد دوم، اختیاری است؟ در ثانی، کدامین جرایم قابل تصور اند که غیر عمدی باشند و واجد مجازات قانونی بیش از ۲ سال حبس؟ قابل توجیه نخواهد بود که در مورد کسی که به عمد مرتکب جرم با حداکثر مجازات ۶ ماه شده، اعمال مجازات های اجتماعی، الزامی و در مورد کسی که به واسطه سهل انگاری مرتکب جرمی می شود و به خاطر توجه خاص مقنن واجد مجازات بیش از ۲ سال حبس شده، صدور این مجازات ها اختیاری باشد. اگر توجه تهیه کنندگان در خصوص اعمال الزامی یا

اختیاری مجازات های مزبور بر «میزان حبس» متمرکز بوده است، تفکیک جرایم عمدی و غیرعمدی و پیش بینی آنها در لایحه، امری زائد به نظر می رسد. لذا با لحاظ الزامی دانستن صدور مجازات های اجتماعی تا حداکثر ۶ ماه حبس، ضرورت اعمال این مجازات ها در خصوص تمام جرایم غیرعمدی که در همه حال خفیف تر از جرایم عمدی حتی با حداقل مجازات حبس هستند، پوشیده نیست.

ب - مجازات های اجتماعی: سازه ای عرضی جایگزین یا مخفف؟

چارچوب نظری لایحه مجازات های اجتماعی در راستای توجیه تهیه آن، با معرفی محورهای اصلی اش، ضمن اشاره به هماهنگی و تناسب کیفر با طبیعت و شدت بزه، پیش بینی مجازات های اجتماعی برای برخی از جرایم به صورت اجباری و اختیاری را به معنای تخفیف مجازات نمی داند.

بنابر مفاد مواد لایحه و اعمال مجازات های مزبور در موارد الزامی و اختیاری منوط به عدم تکرار جرایم با مجازات های موضوع لایحه، خود گویای این امر است که مشمولین لایحه، بزحارانی فاقد پیشینه کیفری یا حداقل واجد پیشینه کیفری به واسطه جرایم خفیف یا به واقع «خلاف» است. در نتیجه، نگرش تهیه کنندگان لایحه، بر افرادی متمرکز بوده است که در صد احتمال قابلیت بازگشت آنها به اجتماع بسیار بالاست، لذا به نظر می رسد که تدوین این لایحه جهت حمایت از افراد مشمول مجازات های مقرر در لایحه مذکور از حبس بوده است. مفهوم تلویحی این امر، به معنای گذر از مجازات های سنتی و

در واقع، نگاه لایحه به مجازات های اجتماعی، تأسیسی نوین مستقل مانند آزادی مشروط یا تعلیق مجازات است که نه تنها جایگزین قطعی مجازات های جرایم عمدی و غیرعمدی حسب مورد نیست و مخففه تلقی نمی شود، که در شرایطی معین می تواند تخفیف یا تشدید یا تبدیل گردد

مقرر شده در قوانین کیفری و اعمال روشهای نوین نظیر گزینه های مقرر در لایحه است که خواه ناخواه، با عنایت به این دو گونه مجازات ها، تخفیف مجازات را به ذهن متبادر می سازد، چرا که به یقین توسل به این مجازات ها در برابر کیفری نظیر «حبس» و مقایسه آنها، مخفف بودن این گزینه ها نمایان می شود. اگر چه در تأکید بر عدم برابری مجازات های اجتماعی با تخفیف مجازات ها در لایحه، بر ایند فرعی و تلویحی آن مدنظر نبوده و نگرش اولیه و اصلی تهیه کنندگان بر این بوده و نمی توان خلاف این امر را تصدیق کرد.

در واقع، نگاه لایحه به مجازات های اجتماعی، تأسیسی نوین مستقل مانند آزادی مشروط یا تعلیق مجازات^{۵۱} است که نه تنها جایگزین قطعی مجازات های جرایم عمدی و غیرعمدی حسب مورد نیست و مخففه تلقی نمی شود، که در شرایطی معین می تواند تخفیف یا تشدید یا تبدیل گردد. از این چشم انداز، ماده ۹ لایحه، تخفیف این مجازات ها را منوط به تحقق مواردی چند، قابل اعمال دانسته و صدور آن را پس از قطعیت حکم محکومیت بر عهده قاضی اجرای مجازات های اجتماعی قرار داده است^{۵۲} و ماده ۱۰ نیز در همین راستا، اشعار داشته:

«برای نظارت بر اجرای صحیح مجازات های اجتماعی و حسب مورد تشدید یا تبدیل یا تخفیف آن، در هر حوزه قضایی حسب نیاز شعبه یا شعبه هایی از دادگاهها با عنوان دادگاه اجرای مجازات های اجتماعی تشکیل می شود ...»

نظر به ماده ۹ (علاوه بر ایراداتی که بر ماده مزبور وارد است و قبلاً ذکر گردید) و ماده ۱۰، نکاتی شایان ملاحظه است: ماده ۹ صرفاً به امر تخفیف مجازات های اجتماعی اختصاص یافته و شرایط تحقق و اعمال آن مقرر گردیده است. حال آنکه در ماده ۱۰، علاوه بر امر «تخفیف» موارد «تشدید و تبدیل» نیز پیش بینی شده است که با لحاظ ماده ۹، امر نظارت بر اجرای صحیح مجازات های اجتماعی در خصوص تخفیف مجازات ها قابل توجیه است اما در مورد تشدید و تبدیل چنین امری صادق نیست.

در پاسخ به این ابهام، اگر ما «افزایش دوره مراقبت» (ماده ۱۲)، خدمات عمومی (ماده ۲) و محرومیت های اجتماعی (ماده ۲۸) را تشدید مجازات های اجتماعی بنامیم و مشکل را حل شده تلقی نماییم در خصوص تخفیف با تضادی در تبصره ماده ۱۲ و ماده ۹ مواجه می شویم. نظر به این که تبصره ماده ۱۲ به تخفیف و کاهش دوره مراقبت یا برخی از دستورهای دادگاه اختصاص یافته، لذا، تبصره ماده مذکور زائد بوده و با وجود ماده ۹، نیازی به پیش بینی تبصره ماده ۱۲ نخواهد بود، زیرا جلب رضایت محکوم یا بزه دیده اعم از شخص حقیقی یا حقوقی، از سوی متهم یا محکوم علیه خود به نوعی، متنبه شدن محکوم علیه را می رساند و قاضی به استناد به این ماده می تواند دوره مراقبت مقرر در حکم صادره را کاهش یا از برخی دستورات تعیین شده صرف نظر کند. مضاف بر اینکه، لحاظ مفاد تبصره مذکور صرفاً در خصوص «دوره مراقبت» بوده و در سایر مصادیق این گونه مجازات ها پیش بینی نشده است که این امر هم، صدق این نگرش را می رساند و به نظر می رسد که تبصره مزبور ناشی از اشتباه سهوی بوده و از دید تهیه کنندگان لایحه پوشیده مانده است. زیرا نگاهی به لایحه و مواد ۱۱ به بعد، تأیید دیدگاه مذکور از منظر تهیه کنندگان را نیز به وضوح نشان می دهد.

همان گونه که در ماده ۱۰ مقرر شده، علاوه بر تخفیف و تشدید مجازات به «تبدیل مجازات» نیز پرداخته است. با عنایت به ماده ۱ لایحه که مجازات های اجتماعی موضوع لایحه را در عرض هم قرار داده است، پرسشی که مطرح می شود اینک «تبدیل» مجازات در لایحه به چه معنایی انگاشته شده است؟ در واقع، بنابر ماده ۱، صرفاً زمانی ما می توانیم قاعده تبدیل را اعمال نماییم که تفاوتی از لحاظ شدت و خفت بین مجازات های اجتماعی متصور باشیم. با لحاظ این که زمانها و شرایط مقرر شده برای هر یک از این مجازاتها بر مبنای مقتضیات آنها تعیین شده، چگونه بتوان یکی را اشد از دیگری و دیگری را اخف از آن دانست.

علاوه بر ماده ۱، که این گزینه های کیفری نوین را در عرض هم دانسته است، با ملاحظه ماده ۱۹^{۵۳} و ۲۴^{۵۴} لایحه، تبدیل مجازات ها در دو مورد قابل اعمال و به اختیار قاضی اجرای مجازات های اجتماعی گذاشته شده است. یک مورد بنابر وضع جسمانی و نیاز به خدمات پزشکی یا معذوریت های خانوادگی و شغلی است که اعمال آن به اختیار دادگاه است و دیگری، در حالتی است که عدم انجام دستورات دادگاه و مجازات های اجتماعی صادره ناشی از عذر موجهی باشد. از این رو، تبدیل مجازات ها در موارد موجه و قابل اغماض و احراز حسن نیت محکوم علیه در جهت تخفیف مجازات اجتماعی صادره اعمال می شود و به جرأت می توان گفت که جزیی

از تخفیف مجازات های مذکور تلقی می گردد.

ج - نقش سازنده و اصلاح گر مجازات های اجتماعی در پر تو عدالت و انصاف؟!

تأکید بر عادلانه و متناسب و کار آمد نشان دادن مجازات های اجتماعی در جای جای لایحه، از دیگر مبانی و شالوده این لایحه است که از ارتباط سازنده و اصلاح گر محکوم با اجتماع یاد می کند و درمان و باز پروری دسته ای از مجرمان اصلاح پذیر در اجتماع را نه تنها برای سایر شهروندان قانونمند خطرناک نمی داند، بلکه زندانی کردن آنان را عامل تعویق فرایند اصلاح و درمان قلمداد می نماید.^{۵۵} مضاف بر این که در صورت قابلیت پیش بینی برخی از مجازات ها و قابلیت تطابق آنها بر برخی مجرمان محبوس به تناسب جرم ارتكابی و خطرناکی آنان، پافشاری بر محکومیت به زندان و عدم آزادی آنها را ناعادلانه می داند.^{۵۶}

بدیهی است اگر ما بر این امر صحنه می گذاریم که زندانی کردن بزهکاران در برخی جرایم، مناط تعویق فرایند اصلاح و درمان آنان است، چرا بایستی اعمال مجازات های اجتماعی را تأسیسی در کنار سایر ضمانت اجراهای کیفری تلقی کنیم و این گزینه های نوین کیفری را به ویژه بر «حبس» ترجیح ندهیم. مگر نه آنکه ما باید «با جدا نکردن مجرم از جامعه و ایجاد تغییر در اجتماعی که در آن به سر می برد، زمینه باز پذیری اجتماعی محکوم را هر چه بیشتر فراهم کنیم». پس، با این وجود آیا در عرض حبس قرار دادن مجازات های اجتماعی قابل توجیه است؟

به علاوه، صرفاً زمانی این کیفرها کارآمد، متناسب و عادلانه تلقی می شوند که با «عدم گسترش تور و شبکه کیفری» بتوان به نتیجه دلخواه و مطلوب خود رسید، حال آنکه غالب اوقات، عکس این امر صادق است. با این توضیح که اگر فرد بزهکار متعاقب توسط به این مجازاتهای مقرر شده، در صد اصلاح و قابلیت بازگشت به اجتماع وی منفی باشد، بنابر لایحه، در مرحله سوم به «حبس» محکوم می شود. در این حالت، آیا نمی توان گفت که فرد به «مجازات مضاعف» محکوم شده است؟ آیا می توان گفت که این بدیل ها عادلانه و کارآمد تراند؟ آیا عادلانه است که فرد بعد از تحمل مجازات های اجتماعی یا در اثنای تحمل آنها، به واسطه تخلف یا هر امری از این قبیل، به مجازات مقرر شده اولیه در قانون کیفری محکوم شود؟ مضاف بر اینکه، لایحه در پی استقرار عدالت و جوای انصاف با مجازاتهای کارآمد و متناسب، صرفاً به «عدالت فیزیکی» فارغ از هر گونه «عدالت روانی» نظر دارد. زیرا ترس و واهمه «عدم رعایت مجازاتهای اجتماعی و برابری آن با حبس» خود جدای از مجازات عملی فیزیکی و بدنی، به لحاظ روانی، سنگین ترین کیفری است که می تواند بر یک بزهکار «حقیر» تحمیل شود.

شایان ذکر است که بزرگ شدن دامنه تور و شبکه کیفری، علاوه بر این که موجب تحمیل مجازات مضاعف بر بزهکار بخت برگشته می شود، باعث افزایش و تورم جمعیت کیفری می شود که به حق در چارچوب نظری لایحه به عنوان یکی از پیامدهای منفی توسط به مجازات های موضوع لایحه اشاره شده و سعی در توجیه آن گردیده است که چندان موجه نمی نماید.

۲- سیاست دوگانه حبس زدایی - حبس گرایی

آنگونه که پیشتر بیان گردید، انگیزش اولین تمهید مجازات های اجتماعی «حبس زدایی» است و در این راستا، در باب دوم لایحه، در قالب ۴ فصل و ۲۰ ماده، گزینه های چهارگانه کیفری در زیر عنوان

مجازات های اجتماعی اشعار یافته است. با این توضیح که در صورت تحقق مفاد ماده ۱ حسب مورد، یکی از این پاسخ های چهارگانه کیفری قابل اعمال است و قاضی حسب مورد مختار یا مکلف است که نظر به جرم ارتكابی، شخصیت و پیشینه کیفری مجرم، دفعه های ارتكاب جرم، وضعیت بزه دیده و سایر جهات ماده ۱، یکی از کیفرهای مذکور را صادر نماید. اما در این خلال، برای گریز از توسل مجدد به اعمال حبس، در صورت تخلف بزهکار از مجازات های اجتماعی تحمیلی صادره با نگرشی مشدد، میزان مجازات اجتماعی مربوط را تا میزان معینی افزایش داده است. نکته شایان توجه، زمانی است که بزهکار مذکور، به تشدید مجازات مزبور بی اعتنا بوده و به آن وقعی ننهد در این وضعیت، لایحه با گامی به پیش و اندیشه ای پسین، بعد از تلاشی بس طاقت فرسا در جهت عدم توسل به حبس، ناگزیر در مرحله سوم، خود را محکوم بی قید و شرط بکارگیری آن دانسته و دور فلسفی کاملی را به تصویر کشیده است.

حبس مجازات اجتماعی

در واقع سیاستی دوگانه حبس زدایی - حبس گرایی که مقنن را به این رهنمون می شود، بعد از تلاشی هدفمند در جهت حذف حبس، ناگاه خسته از تلاش، در نیمه راه چشم بر آن می بندد و به اصل اولیه باز می گردد. آیا این امر نقض غرض نیست؟ بدیهی است، اگر ما خود را محکوم به این دور فلسفی می دانیم و «حبس» را به عنوان آخرین حربه (Ultima ratio) لحاظ می کنیم، در حداقل گام ممکن، می توان دامنه این دور را افزایش ندهیم و اعمال و شلیک تیر آخر را به تعویق بیندازیم. چرا که با سیاست اتخاذی

شایان ذکر است که بزرگ شدن دامنه تور و شبکه کیفری، علاوه بر این که موجب تحمیل مجازات مضاعف بر بزهکار بخت برگشته می شود، باعث افزایش و تورم جمعیت کیفری می شود که به حق در چارچوب نظری لایحه به عنوان یکی از پیامدهای منفی توسط به مجازات های موضوع لایحه اشاره شده و سعی در توجیه آن گردیده است که چندان موجه نمی نماید

مقرر در مواد ۱۲، ۲۰، تبصره ماده ۲۵ و ۲۸ نمی توان به هدف اصلاح، درمان و باز اجتماعی کردن بزهکار دست یافت. از سوی دیگر، بنابر ماده ۱۰ لایحه که تبدیل مجازات های اجتماعی را پیش بینی نموده است، شایسته و بایسته است در مرحله سوم، با توسل به این تأسیس، بر دامنه این دور کیفری بیفزاییم.

بی تردید عادلانه نخواهد بود بزهکاری که محکوم به تحمل مجازاتهای چهارگانه لایحه شده است. در اثنای تحمل آن به واسطه تخلفی که گاه بر وی تحمیل می شود و اختیار را از وی سلب می نماید، متعاقب زخم زبان شمشیر برآن عدالت در بار دوم، به مجازات اولیه ای که قانون کیفری پیش بینی نموده است، محکوم گردد. یعنی مجازاتی مضاعف با جرم واحد و سرانجام، گرفتار شدن بزهکار در منجلابی که مؤثرترین راهنمای وی در ارتكاب بزه مجدد و تکرار آن است، به ویژه بزهکارانی که به واسطه برخی شرایط و اوضاع و احوال که هیچ عقل سلیمی یارای گریز از آنها را ندارد، مرتکب جرم می شود و مهم تر اینکه، متعاقب این فرایند نافر جام، محکوم شدن به حبس برابر با همان میزان مقرر شده در قانون کیفری.

نتیجه گیری

با سیری گذرا در لایحه، گزینه های کیفری نوینی را می توان از «جریمه های نقدی روزانه» که برای اولین بار کشور فنلاند در سال ۱۹۲۱^{۵۷} معرفی کرد و متعاقب آن - ایتالیا، آلمان، هلند، اتریش و سوئیس، آن را وارد حقوق جزای خود نمودند تا «خدمات عمومی اجتماعی» یا کار عام المنفعه» که به دوران امپراتوری روم برمی گردد و در دوران پس از رنسانس، بکار یا در کتاب خود «رساله جرایم و مجازات ها» در سال ۱۷۶۴ در ایتالیا، آن را در خصوص جرم سرقت پیشنهاد کرد^{۵۸} و در سال ۱۹۶۹ در مورد کودکان و نوجوانان وارد حقوق کیفری انگلستان شد و قانونگذار فرانسوی نیز، در سال ۱۹۸۳ به عنوان یکی از جایگزین های مجازات زندان پذیرفت، ۵۹ مشاهده کرد. اگر چه این گونه های کیفری برای اولین بار در نظام کیفری ما وارد می شوند و در شرف «قانونی شدن» هستند و از این منظر گامی مثبت تلقی می گردد اما در این لایحه، هیچ گونه نکته ابتکاری وجود ندارد. آنچه اتخاذ شده، برگرفته از اندیشه ها، یافته ها و تلاش های انجام شده در سطح کلان و کشور های دیگر است و در این میان، اگر موارد مذکور را از لایحه خارج کنیم، جز عنوان لایحه و شماری چند واژه فارسی، چیزی باقی نمی ماند. شایسته است که ما نیز در این خلال، بستر خلاقیت بگسترانیم و در صحنه علوم جنایی، عرض اندام کنیم و جایگاه همیشگی «یک جانبه گرایی تقلید» را با بدیل «تقلید متقابل» جایگزین نماییم. و این امر میسر نمی شود، جز با فراتر رفتن از مرز اندیشه های موجود. تازمانی که دامنه اندیشه ها، تدابیر و تلاشهایمان فراتر از آنچه که

ضروری می باشد و از این رهگذر، جهت ظهور و احراز هر چه بیشتر این امر، رفع ایرادات و تناقضات ماده ۲ و ۳، بیش از هر چیز، رخ می نماید.

جایگزین کردن قطعی مجازات های اجتماعی به جای حبس های کوتاه مدت و در طول قرارداد این گونه های کیفری نوین در تقابل با مجازات های سنتی به ویژه «حبس»، ضرورتی مضاعف است که بر هیچ ذهن عالم به داده های کیفری و جرم شناسی، پوشیده نیست.

نظر به تأکید مؤکد لایحه به اجرای مجازات های اجتماعی به وسیله قاضی اجرای مجازات های اجتماعی «که تأسیسی نو در فرایند دادرسی و عدالت کیفری ما می توان تلقی کرد» از یک سو و مغایر بودن برخی اختیارات پیش بینی شده در لایحه نظیر ماده ۹ که تخفیف مجازات اجتماعی را از سوی وی «پس از قطعیت حکم محکومیت» قابل اعمال دانسته است، با قاعده فراغ دادرسی در نظام کیفری مان از سوی دیگر، تدوین آیین نامه ای که بتواند با تعریف قاضی اجرای مجازات های اجتماعی، نحوه و شرایط لازمه برای انتخاب وی، تعیین مراجع صالح منتخب، شرح وظایف و اختیارات و چگونگی فعالیت وی، محدوده نظارت بر مددکاران و مأموران مراقبتی، این تأسیس را توجیه نماید، ضروری به نظر می رسد.

بدیهی است این امر -تهیه آیین نامه- زمانی مطابق با اصول و قواعد حقوقی خواهد بود که مراجع تهیه و تصویب آن در یک فرصت زمانی خاص در قالب تبصره ای پیش بینی گردد. لذا، به نظر می رسد در این راستا، الحاق تبصره ای به ماده مذکور که این مراجع را -نظیر تهیه وزیر دادگستری و تصویب هیأت وزیران - تعیین و آنها را در یک فرجه زمانی ملزم به تهیه آن نماید، لازم و ضروری است.

توسیع دامنه دور کیفری ای که لایحه در مواد ۱۲، ۲۰ و ۲۸ به تصویر می کشد و به تعویق انداختن محکومیت مطلق توسط به حبس، گام دیگری است که لازم می نماید. اگر چه در این وضعیت نیز، ایرادات شکست توسعه این دور و اطلاع فرایند دادرسی را نمی توان انکار کرد. ■

اگر چه تمهید این چنین لایحه ای در نظام کیفری مان، نقطه امید و قوت تحول سیاست جنایی تقنینی و طلوع گزینه های کیفری نوین در سیاست کیفری ماست. اما در راستای تحولی که بتواند مفید و کارآمد در یک نظام باشد، گرچه این امر لازم است، اما کافی نمی نماید. چرا که هر آموزه و رهیافتی در مطابقت با اصول و مبانی یک نظام کیفری، نیازمند تنقیح و پیرایشی است که بتواند قابلیت اجرایی آن را تضمین کند

مطالعات فرهنگی

مجله جامع علوم انسانی

موجود است، نرود، ماهمانیم که بودیم و همان خواهیم بود. علی ای حال، سرانجام این نوشتار، نکاتی است چند، که در راستای تحول و اصلاح لایحه پیشنهاد می گردد: اگر چه تمهید این چنین لایحه ای در نظام کیفری مان، نقطه امید و قوت تحول سیاست جنایی تقنینی و طلوع گزینه های کیفری نوین در سیاست کیفری ماست. اما در راستای تحولی که بتواند مفید و کارآمد در یک نظام باشد، گرچه این امر لازم است، اما کافی نمی نماید. چرا که هر آموزه و رهیافتی مطابقت با اصول و مبانی یک نظام کیفری، نیازمند تنقیح و پیرایشی است که بتواند قابلیت اجرایی آن را تضمین کند. علاوه بر امر مذکور اینکه، رعایت اصول قانون نویسی نیز در جهت عدم اجمال، تعارض و نقص قانون، لازمه هر قانون و مصوبه متحول کننده و نوین است. از این روی، به منظور اصلاح مواردی نظیر ماده ۴ (عبارت «در غیر این صورت») لایحه مذکور، نیازمند ویرایشی مجدد با امعان نظر و تدقیق بیشتر است.

در راستای تحقق اهداف لایحه، اصل قرارداد «صدور الزامی مجازات های اجتماعی» آنگونه که صدر ماده ۲، گویای آن است،

حقوق

